

تحول در هندسه قدرت و جایگاه نظام اسلامی

عباس حاجی نجاری

◀ مقدمه

موضوع تحول در هندسه قدرت جهانی در ماه‌های اخیر به‌ویژه پس از آشکار شدن ناتوانی غرب در مقابله با ویروس کرونا و پیامدهای اقتصادی آن به کرات مورد توجه و تأکید نظریه‌پردازان و اتاق‌های اندیشه ورزی در غرب و شرق قرار گرفته و بسیاری از بزرگ‌کنندگان غرب در داخل را که سالها تلاش کرده بودند از غرب مدینه فاضله‌ای بسازند و غرب باوران داخلی را به مهاجرتی نافرجام تشویق کنند، منفعّل کرده است، اما نکته اساسی در این میان درک زمینه و علل این افول است و اینکه درک شود تفکر انقلاب اسلامی تا چه میزان در این تحول نقش داشته است.

فارین پالیسی مجله تخصصی سیاست خارجی آمریکا در یادداشتی در هشتم تیرماه ۱۳۹۹ با این عنوان که جهان در حال تماشای سقوط بی‌سابقه آمریکا است تأکید می‌کند که این موضوع منحصرأ به ترامپ محدود نمی‌شود. قدرت سیاسی و قدرت نرم آمریکا تحت ریاست جمهوری ترامپ، افولی اسفناک داشته است. بیش از سه سال است که نزدیک‌ترین متحدان آمریکا خود را به این باور دل‌خوش کرده‌اند که ریاست جمهوری پوپولیستی ترامپ یک اشتباه تاریخی است و ایالات متحده سرانجام به ریشه‌های دموکراتیک و جهان‌گرایی‌اش بازخواهد گشت. اما فصلی از همه‌گیری کرونا و اعتراضات، این باور را در هم شکست و بار دیگر چهره کشوری گرفتار در بیماری‌های ژرف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را آشکار کرد. امروز ایالات متحده آماج سرزنش‌های بین‌المللی است و نه تنها به خاطر رئیس‌جمهورش هدف انتقاد قرار گرفته، بلکه پیشینه‌ای از خشونت افسارگسیخته پلیس، برده‌داری و جنگ داخلی، ناظران را از ژنو تا گابن به هراس انداخته است.

فارین پالیسی در ادامه می‌نویسد: آخرین نمایش از کشتار و خونریزی آمریکایی، نشانه‌ای دیگر از سقوط پرشتاب یک قدرت بزرگ به دوره‌ای از افول ملی و بین‌المللی است. اندرو گلیمور معاون بریتانیایی تبار پیشین دبیر کل سازمان ملل در امور حقوق بشر، می‌گوید: «قدرت سیاسی و قدرت نرم آمریکا تحت ریاست جمهوری ترامپ، افولی اسفناک داشته است. من از کشوری می‌آیم که افول را تجربه کرده، اما این روند چندین دهه طول کشید. افول در آمریکا پرشتاب‌تر است»؛ برای درک چرایی این تحول باید نگاهی به گذشته انداخت:

◀ آرایش قدرت پس از جنگ‌های جهانی

تا قبل از جنگ‌های جهانی اول و دوم، نظام ۵ قطبی در جهان حاکم بود. در این دوران عمده کشورهای جهان در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تحت سلطه کشورهای استعمارگر اروپایی قرار داشتند. این دو جنگ، کشورهای قدرتمند اروپایی را تضعیف و باعث فروپاشی کشور عثمانی و تجزیه کشورهای اسلامی شد. با ظهور دو قدرت برتر آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سابق از درون جنگ جهانی دوم، نظام دوقطبی با محوریت دو قدرت یادشده شکل گرفت و عملاً جهان به دو بلوک شرق و غرب تقسیم شد و آمریکا با پرچمداری مکتب لیبرالیسم به محور دولت‌های بلوک غرب و شوروی با مکتب مارکسیسم به محور کشورهای بلوک شرق تبدیل شدند و اروپا که پیش‌ازین محور قدرت جهان بود از دور خارج شد و در میان این دو قطب تقسیم شد. بخش غربی اروپا شامل کشورهایی نظیر آلمان غربی، فرانسه و انگلستان و... به دلیل لطماتی که در جنگ جهانی دوم متحمل شدند به شدت ضعیف شده و آمریکا که در این جنگ آسیبی ندیده بود از طریق کمک‌های اقتصادی در قالب طرح‌های مارشال و ترومن و... عملاً این کشورها را به زیر سلطه خود درآورد. بخش شرقی اروپا نیز تحت نفوذ اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفت. علاوه بر رقابت سیاسی و اقتصادی، آرایش نظامی این دو ابرقدرت در برابر هم در طول دوران جنگ سرد در قالب دو پیمان ناتو و ورشو شکل گرفته بود.

در دوران نظام دوقطبی هر یک از دو برابر قدرت حاکم بر جهان که به دلیل داشتن بمب اتمی به توان بازدارندگی در برابر هم رسیده بودند، در رقابت جنگ سرد با یکدیگر، به دنبال گسترش حوزه نفوذ خود و حاکم کردن مطلق خود بر جهان بودند. این دو ابرقدرت البته در یک بعد اتفاق نظر داشتند و آن ضدیت با مذهب بود. مارکسیسم دین را افیون توده‌ها می‌دانست و لیبرال دموکراسی نیز مخالف نقش دین در زندگی اجتماعی انسان بود، با این ویژگی که مارکسیسم در اصل برخاسته از تضادهای درونی لیبرال دموکراسی در سال‌های پایانی قرن نوزدهم بود.

در این دوران اگرچه کشورهای دیگری هم بودند که تلاش داشتند زیر نفوذ این دو ابرقدرت قرار ننگرفته و کشورهای غیر متعهد را تشکیل داده بودند، اما هریک از آنها به‌نوعی به این دو ابرقدرت وابسته بودند و به تعبیری در آن دوران کشور مستقلی یافت نمی‌شد که خارج از حوزه این دو ابرقدرت باشد.

◀ پیروزی انقلاب اسلامی مقدمه تغییر در هندسه قدرت

با پیروزی انقلاب اسلامی و ظهور قطب جدید قدرت در جهان که مبتنی بر ارزش‌های دینی و الهی شکل گرفته بود، عملاً دوران دوقطبی دچار تحول شد و به همین دلیل دو ابرقدرت سنتی جهان که تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در چند جنگ نیابتی نظیر جنگ کره، ویتنام، کوبا و... نزدیک بود که به برخورد مستقیم برسند، به دلیل نگرانی که از پیدایی و گسترش این قطب جدید پیدا کرده بودند، در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در یک جبهه قرار گرفته و تلاش کردند با عاملیت صدام، نظام اسلامی را سرنگون کنند که توفیقی نیافتند و همان جنگ سبب گسترش تفکر انقلاب اسلامی در جهان و به‌ویژه در میان مسلمانان گردید. تأثیر فرهنگ انقلاب اسلامی و رشد اسلام در کشورهای زیرمجموعه شوروی سابق، پیامدهای جنگ افغانستان و مقاومت اسلامی در برابر متجاوزین روسی و رقابت فرساینده تسلیحاتی در زمره عواملی بود که به فروپاشی قطب شرق یعنی اتحاد جماهیر شوروی انجامید و در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ شمسی) رئیس‌جمهور وقت آمریکا جورج بوش پدر از نظم نوین جهانی تحت حاکمیت واحد آمریکا سخن گفت و مدعی شد با از میان رفتن بلوک شرق این آمریکاست که بر دنیای جدید حکومت خواهد کرد.

مبتنی بر این تحول؛ فرانسیس فوکویاما نظریه پرداز معروف آمریکایی نظریه پایان تاریخ را مطرح کرد. مبنای این نظریه که پس از فروپاشی شوروی سابق، مطرح شد، این بود که امروزه نظام لیبرال دموکراسی به صورت یک جریان غالب و مسلط درآمده است و

همه کشورها و جوامع باید در برابر آن تسلیم شوند. او معتقد بود که آخرین حد تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژی‌های مختلف در نهایت در قالب ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سر برآورده است؛ بنابراین تصور، اینکه نظام سیاسی بهتر و مناسب‌تری به‌عنوان بدیل جایگزین این نظام شود وجود ندارد. مبتنی بر همین باور بود که سران حاکم در کاخ سفید، امریکا را به‌عنوان تنها هژمون نظام بین‌الملل در جایگاه کدخدا و رهبری جهان مطرح کرده و جهان و به‌ویژه منطقه خاورمیانه را باهدف حذف گفتمان انقلاب اسلامی که به‌عنوان تنها رقیب لیبرال دموکراسی بعد از فروپاشی شوروی سابق و افول اندیشه مارکسیسم در جهان مطرح شده بود، آماج تاخت‌وتاز ماشین جنگی غرب قرار داده و با تحمیل چند جنگ و هزینه‌های سنگین انسانی و مادی فراوان، در پی اثبات این هژمون بودند.

فرانسیس فوکویاما اگرچه به دلیل بی‌پایگی این نظریه و به‌ویژه رفتارهای استکباری قدرت‌های غربی خصوصاً حاکمان کاخ سفید، در سال ۱۳۹۳ از نظریه خود عقب نشست و با حضور در برنامه «هارد تاک» بی‌بی‌سی برائت خود را از این نظریه اعلام کرد و گفت که من فکر نمی‌کنم جهت تاریخ هنوز هم به سمت لیبرال دموکراسی باشد. او افزود که دموکراسی بسیار شکننده است و آنچه من طی این ۲۵ سال به آن رسیده‌ام این است که ایجاد نهادهای دموکراتیک بسیار دشوار است، به‌خصوص حکومت‌های دموکراتیکی که بتوانند بدون فساد اداری و مالی به مردم خدمات بدهند. این‌گونه نظام‌ها در دنیا بسیار نادر هستند.

برای جا انداختن نظام تک‌قطبی آمریکایی‌ها طی دو دهه اخیر تلاش‌های فراوانی کردند و هزینه بسیاری را به همراه خسارت‌های سنگین و جبران‌ناپذیر هم بروشورهای منطقه تحمیل کرده و هم خود متحمل شدند تا نظم نوین موردنظر را به ملت‌ها و دولت‌های جهان تحمیل کنند، لیکن در این مسیر موفق نبودند. برآورد کارشناسان راهبردی آمریکا این بود که تنها راه رسیدن ایالات‌متحده به مدیریت انحصاری بین‌المللی و استقرار نظام تک‌قطبی داشتن سلطه بر غرب آسیا و خاورمیانه است اما شکست‌های آمریکا در افغانستان و عراق و شکست رژیم صهیونیستی در جنگ‌های ۳۳ روزه و ۲۲ روزه این واقعیت را آشکار ساخت که دوران امپراتوری غرب و به‌ویژه آمریکا در منطقه راهبردی غرب آسیا رو به پایان است. بر اساس شواهد و واقعیت موجود به اعتراف شخصیت‌های سیاسی و اندیشکده‌ای تحقیقاتی، این کشور گرفتار مشکلات پیچیده گردیده و نشانه‌های افول اقتدارش در ابعاد مختلف آشکار شد.

با تثبیت نظام جمهوری اسلامی، به دلیل فرهنگ غنی و تمدنی و عمق و گستره خاستگاه فرهنگ اسلامی - ایرانی در کنار استقلال و اعتمادبه‌نفس ناشی از گفتمان انقلاب اسلامی، ایران توان عملی خود را برای نقش‌آفرینی جهانی در جهان معاصر اثبات کرد، جلوه‌های اثرگذاری انقلاب اسلامی در تحولات جهانی را در چند بعد می‌توان موردتوجه قرار داد:

- ۱- تشکیل نظامی مبتنی بر ارزش‌های دینی و الهی در مقابل دو فرهنگ حاکم بر غرب و شرق
- ۲- حفظ استقلال و عظمت ایران اسلامی به‌رغم توطئه‌های مختلف غرب و شرق و تحمیل ۸ سال جنگ و بیش از ۴۰ سال تحریم اقتصادی و توطئه‌های مختلف سیاسی و امنیتی
- ۳- ایستادگی در برابر توطئه‌های آمریکا که با تسخیر لانه جاسوسی عملاً هیمنه آمریکا را در جهان فرو ریخت
- ۴- حمایت از مقاومت فلسطین و تبدیل آن از یک حرکت ملی و ناسیونالیستی به مقاومت اسلامی
- ۵- تثبیت اقتدار دفاعی ایران و کسب توان بازدارندگی در برابر تهدیدات و تبدیل الگوی بازدارندگی هسته‌ای به بازدارندگی مبتنی بر نیروهای جهادی و سلاح‌های متعارف
- ۶- دستیابی به جایگاه قدرت برتر منطقه آسیای جنوب غربی از نظر اقتصادی، علمی و فناوری
- ۷- تقویت، توسعه، نوسازی و بومی‌سازی صنایع دفاعی کشور

◀ نشانه‌های افول آمریکا

۱- در ادامه حرکت انقلاب در سال‌های اخیر آنچه افول و سقوط بیشتر آمریکایی‌ها را سبب شده است، شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه غرب آسیا (خاورمیانه) و برای مهار حرکت انقلاب اسلامی است که علاوه بر تحمیل هزینه‌ای هزاران میلیارد دلاری موقعیت و توان و نفوذ آمریکا را نیز به شدت تحت تأثیر قرارداد. به گونه‌ای که برژینسکی مشاور امنیتی اسبق کاخ سفید که یکی از مطرح‌ترین کارشناسان سیاست خارجی آمریکا است صریحاً اعلان کرد دوران ابرقدرتی آمریکا به پایان رسیده و اگر کاخ سفید خود را با این واقعیت تطبیق ندهد، فروپاشی، مانند آنچه در شوروی اتفاق افتاد، در انتظارش خواهد بود. او در سخنرانی دیگری گفت: «احساس من درباره آمریکا این است که این کشور، در حال افول نیست، بلکه در حال فروپاشی است و توانایی خود را برای مقابله با چالش‌های داخل و خارج از دست داده است.» او در نشست شورای آتلانتیک هم با صراحت گفت: آمریکا از بالای قله به ته دره کشیده شده است.

۲- بدهی‌های اقتصادی: از نشانه‌های دیگر افول موریانه وار قدرت آمریکا، بدهی‌های اقتصادی آمریکاست. آمریکای کنونی بدهکارترین کشور جهان است. ریشه‌های این بحران را نیز باید در تلاش این کشور در گسترش نفوذ و سلطه جست‌وجو کرد. بحران اقتصادی در آمریکای مدعی قدرت برتر در جهان، جدی‌تر، آشکارتر و برای دولت ایالات متحده به دلیل حضورش در مناطق مختلف جهان آزاردهنده‌تر و شکننده‌تر است. گسترش بیش‌ازحد آمریکا در جهان با احداث پایگاه‌های نظامی و اعزام نیروهای نظامی به خارج از مرزهای خود، هزینه‌های سرسام‌آوری را بر ملت آمریکا تحمیل کرده است. برآوردها نشان می‌دهد که بدهی آمریکا به رقم ۲۲ تریلیون دلار رسیده است و این به معنی آن است که دولت آمریکا قادر به تغییر جهت در میزان بدهی و کسری بودجه خود نخواهد بود.

۳- ضعف قدرت نظامی: تحولات منطقه و ناتوانی آمریکا در ورود و اعمال قدرت در مناقشات منطقه‌ای در ماجرای حملات به نفت‌کش‌ها در روزهای اخیر، در عین درگیر بودن این کشور در چندین پرونده مفتوح در منطقه، نظیر افغانستان، عراق، سوریه، یمن و... از جلوه‌های اصلی ضعف و ناکارآمدی نظامی این به اصطلاح ابرقدرت جهانی است که به رغم برتری کمی سخت‌افزاری آمریکا در مقایسه با سایر کشورها، اما ناتوان است. نشریه «اکنونیست» با اشاره به این که توان نظامی آمریکا در حال فرسایش است، نقاط ضعف ارتش آمریکا را برشمرده و آسیب‌پذیر بودن کشتی‌های نیروی دریایی آمریکا در مقابل موشک‌های زمین به دریا، ضعف ارتش آمریکا برای حفاظت از پایگاه‌های هوایی منطقه‌ای این کشور در برابر حملات غیرمنتظره، آسیب‌پذیری هواپیماهای آمریکا در مقابل سامانه‌های ضد هوایی مدرن و ناکارآمدی جنگنده‌های آمریکایی در شناسایی موشک‌های قابل حمل، را از جمله نقاط ضعفی می‌داند که در صورت برطرف نشدن، می‌تواند جایگاه این کشور را تضعیف کند.

۴- نگاه منفی مردم جهان به رهبران آمریکا: نظرسنجی مؤسسه «پیو» نشان می‌دهد دیدگاه مردم جهان درباره آمریکا منفی‌تر از گذشته شده و عملکرد «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهور آمریکا موجب شده تا حتی در کشورهای متحد واشنگتن هم اعتماد افکار عمومی به ایالات متحده کاهش یابد. به نوشته خبرگزاری «رویترز»، نظرسنجی مؤسسه «پیو» که در ۲۵ کشور انجام شده، نشان می‌دهد افکار عمومی این کشورها «ولادیمیر پوتین» رئیس‌جمهور روسیه و «شی جین پینگ» رئیس‌جمهور چین را از «دونالد ترامپ» رئیس‌جمهور آمریکا رهبران توانمندتری می‌دانند. از بین ۲۵ کشور مورد بررسی، اکثریت شهروندان ۲۰ کشور گفته‌اند به توانمندی ترامپ بی‌اعتماد هستند.

۵- تلاش اروپا برای خروج از سلطه آمریکا: رفتارهای ترامپ که حتی اروپایی‌ها را نیز به مقابله با آمریکا واداشته و به طور فراگیرتر ناکارآمدی تفکر لیبرال دموکراسی را در جهان اثبات کرده است. اعتقاد دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا بر سیاست یک‌جانبه‌گرایی و تلاش برای یک‌هتازی آمریکا سبب شده که این کشور در سه سال گذشته خودمحوری را در مسائل دوجانبه و

بین‌المللی در پیش بگیرد و این رویکرد، موجب افزایش بیش‌ازپیش اختلافات کشورهای دو سوی اقیانوس اطلس شده است. تلاش اروپا برای خروج از سلطه آمریکا به بهانه مخالفت با راهبرد آمریکا در خروج از برجام از جلوه‌های دیگر تضعیف قدرت نرم امریکاست که بازتاب‌های گسترده‌ای داشته است. بر اساس گزارش فایننشال تایمز، هائیکو ماس، وزیر امور خارجه آلمان در یک نشریه آلمانی‌زبان نوشت: «اروپا نباید به آمریکا اجازه دهد که مانند آقابالاسر عمل کند. به همین دلیل ضروری است که ما استقلال اروپا را از طریق ایجاد کانال‌هایی برای انجام پرداخت‌هایمان، مستقل از آمریکا حفظ کنیم. باید صندوق اروپایی پول را مستقل از سیستم سوئیفت برپا کنیم.

۶- ماجرای کرونا و نوع عمل کشورهای غربی در مواجهه با این بیماری، ظاهر فریبنده لیبرال-دموکراسی را از صورت کشورهای مدعی غرب کنار زد؛ کشورهایی که مدعی رفاه‌طلبی برای همه انسان‌ها و ترویج دموکراسی و زندگی بهتر برای همه جهانیان بودند، امروز به دزدان مدرنی تبدیل شده‌اند که محموله‌های بهداشتی کشورهای دوست خود را می‌ربایند. کشورهایی که داعیه ساخت بهشت زمینی را داشتند و با اتکا به قدرت علمی خود مدعی بودند موضوع لاینحلی وجود ندارد و لیبرال-دموکراسی پایان تاریخ است، هم‌اکنون کانون شیوع بیماری کرونا هستند و دست عجز خود را بالا گرفته‌اند. کرونا مدعیان شعارهای فریبنده آزادی مطلق انسان‌ها و ادار کرد که حتی حق حیات را از سالخوردگان سلب و امکانات لازم را از آنان برای ادامه حیات به بهانه کمبود و البته به دلیل اولویت اصالت سود و سرمایه و عدم لزوم هزینه کرد برای آنان دریغ کردند.

۷- اعتراضات اخیر در آمریکا: پس از گسترش بیماری کرونا در غرب و اذعان اندیشمندان و سیاستمداران غربی به معرفی آن به عنوان نماد فروپاشی غرب و افول آمریکا، آشوب‌ها و اعتراضات اخیر آمریکا که ناشی از نادیده گرفتن ابتدائی ترین حقوق انسانی توسط سردمداران کاخ سفید، نسبت به مردم این کشور است، نیز به عنوان پدیده‌ای ظاهر شد که انگاره‌های جهانی نسبت به هیمنه پوشالی کاخ سفید را بیشتر فروریخته و سبب شد که حتی متحدان تاریخی آمریکا در اروپا نیز نتوانند نسبت به بی‌عدالتی سران آمریکا علیه مردم این کشور سکوت کرده و لب به اعتراض نگشایند.

در روزهای اخیر مرکل صدراعظم آلمان با این عنوان که اروپا باید به جهانی بدون رهبری آمریکا فکر کند، در مصاحبه با خبرنگارانی از شش روزنامه اروپایی از جمله لوموند فرانسه و گاردین بریتانیا، در روز هفتم تیرماه ۱۳۹۹ تأکید کرد که دیگر نمی‌توان این موضوع را تأیید کرد که ایالات متحده همچنان خواستار رهبری برجهان است و با توجه به این واقعیت، لازم است که کشورها اولویت‌های خود را اصلاح کنند. مرکل گفت: «ما با این طرز تفکر بزرگ شده‌ایم که ایالات متحده می‌خواهد یک قدرت جهانی باشد... اما ممکن است که این کشور اکنون تصمیم بگیرد که این نقش را کنار بگذارد؛ بنابراین ضروری است که اروپا درباره جهانی بدون رهبری آمریکا عمیقاً فکر کند.» مرکل پیش‌ازاین نیز در ماه سپتامبر به تندی از ایالات متحده آمریکا انتقاد کرده و گفته بود که اروپا باید به فکر امنیت خود باشد زیرا آمریکا «به‌طور خود به خودی» از آن‌ها حمایت نخواهد کرد، همان‌طور که در طول جنگ سرد چنین کاری را نکرد.